

سیر تطور تقسیم حکم به احکام تکلیفی و احکام وضعی

طیبه بلوردی^۱

^۱ هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی سیرجان، ایران (نویسنده مسئول)

نویسنده مسئول: balvardit@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۰۸

چکیده

احکام شرعی و قوانین مرتبط با افعال و وظایف انسان، دارای تقسیمات متعدد است. از بین این اقسام، تقسیم حکم به دو نوع تکلیفی و وضعی، از کاربرد بیشتری برخوردار است و از دیر زمان این مسئله مورد عنایت فقیهان بوده است. احکام تکلیفی بی‌واسطه و مستقیم وظایف انسان را بیان می‌کنند؛ احکام وضعی غیرمستقیم به وظایف انسان مربوطند؛ در بین قدما از فقیهان تقسیم‌بندی احکام و حقیقت حکم شرعی بدین شکل رایج نبود، این نوشتار با هدف سیر تحول تقسیم احکام به احکام تکلیفی و احکام وضعی بین اصولیان و فقیهان انجام شده و تاریخ آن از اصولیان متقدم تا معاصر را بررسی خواهد کرد. پژوهش انجام شده، نشان می‌دهد که تقسیم احکام به تکلیفی و وضعی از زمان علامه حلی صورت گرفته و فقیهان بعد هم آن را پذیرفته و پیروی کرده‌اند، پس از آن اصولیان در مصادیق حکم وضعی و رابطه بین این دو حکم که جعل مستقل و یا انتزاعی دارند، اختلاف نظر دارند.

کلیدواژه: احکام، حکم تکلیفی، حکم وضعی، اقسام حکم.

مقدمه

حکم، اصطلاحی مهم در اصول و فقه که ناظر به اعتباری از سوی شارع درباره افعال مکلفان می‌باشد، است. طلب شارع از مکلف برای انجام دادن یا ترک کردن فعل است، یعنی احکام شرعی، قوانین دینی مرتبط با اعمال و وظایف انسان، همان بایدها و نبایدهایی است که مستقیماً به فعل مکلف مرتبط است و موضوع آن انجام یا ترک فعل به وسیله مکلف است. فقیهان و اصولیان به اعتبارهای گوناگون دسته‌بندی مختلفی از احکام شرعی مطرح کرده‌اند، از مهمترین تقسیمات در علم اصول، انقسام حکم شرعی به دو قسم حکم تکلیفی و حکم وضعی است. این تقسیم و فروعات آن گرچه بیشتر در علم فقه و لسان فقیهان کاربرد دارد، اما اصل تعریف و رابطه بین این دو قسم حکم، در علم اصول فقه مطرح می‌گردد و یکی از دقیق‌ترین مباحث تحلیلی و فلسفه فقه است که موضوع اصلی بحث ما می‌باشد.

از فقیهان متقدم تاکنون معانی متعدد برای حکم بیان شده، فقیهان امامیه در باب حکم تکلیفی سخنان و عبارات مشابهی دارند، اما در باب حکم وضعی اختلاف نظر مشاهده می‌شود. بعضی از فقیهان و اصولیان حکم شرعی را به خطاب‌الشرع، خطاب‌الله و خطاب‌الشارع تعبیر نموده. تقسیم حکم به حکم تکلیفی و وضعی از زمان علامه حلی رواج پیدا کرد و فقیهان بعد از ایشان این تقسیم را پذیرفته‌اند. حکم تکلیفی را به این جهت تکلیفی گویند که معمولاً دارای زحمت، مشقت و کلفت می‌باشد (مثل نماز، روزه) که مستقیماً وظیفه انسان را در خصوص موضوعی بیان می‌کند. احکام تکلیفی، احکام شرعی صادر شده به انگیزه زجر، بعث یا ترخیص مکلف نسبت به یک عمل گفته می‌باشد. حکم بدون واسطه طلب شارع از مکلف به فعل یا ترک عملی به نحو الزام، منع یا ترخیص تعلق گیرد. بر این اساس حکم تکلیفی به پنج نوع که به احکام خمسه معروف می‌باشند، تقسیم می‌شود. وجوب، حرمت و اباحه، به معنی اعم تعبیر می‌شود، چنانچه ترخیص با رجحان فعل یا ترک آن همراه باشد، استحباب یا کراهت، در غیر این صورت اباحه به معنی اخص نام دارد. اعم از آنکه استحقاق ذم در صورت مخالفت را دربردارد (وجوب، حرمت)، یا استحقاق ذمی نیست (ندب، کراهت) یا نسبت فعل و ترک برابر است (اباحه). حکم وضعی به صورت مستقیم دستوری را بیان نمی‌کند و مستقیماً به فعل مکلف مرتبط نیست و بیشتر، موضوع احکام تکلیفی قرار می‌گیرد، صفت شیئی، فعل و ترک را تبیین می‌کند. در این نوشتار ابتدا نگاهی به تعاریف مشهور و بزرگان از فقیهان درباره حکم و سیر تاریخی این قسم از احکام خواهیم داشت و هدف نهایی بررسی پیشینه سیر تحول تاریخی تقسیم احکام به تکلیفی و وضعی و نحوه جعل و وضع قوانین وضعی در مقام تشریح که در ماهیتشان باید و نباید نهفته نیست و دارای ضمانت اجرای مخصوص به خود هستند، می‌باشد.

۱. مفهوم حکم

در متون فقه و اصول فقه، تعاریف متعدد و گوناگونی از حکم شرعی آمده که به تدریج در سیر تاریخی خود جامع تر و کامل تر شده است. ریشه بحث از مفهوم حکم به گفت‌وگوهای کلامی در قرون‌های اول هجری بازمی‌گردد. معتزله حکم را صفت متعلق به فعل تعریف کرده‌اند (مجاهد، ۱۳۹۶: ۲۹۲).

در زبان عربی حکم، کاربردهای مختلفی دارد. در لغت به معنای داوری است که اصل آن از معنای منع آمده (فیومی، ۱۴۰۵: ۱۴۵/۲). حکم به معنای جلوگیری کردن از چیزی به خاطر اصلاح آن است به همین دلیل است که به افسار چهارپا حَكْمَةُ الدَابَّةِ گفته می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۰۱: ۲۴۸/۱).

شهید اول حکم را چنین تعریف کرده

«حکم رهایی یا الزام در مسائل اجتهادی و غیر اجتهادی - به شرط نزدیکی اجتهادات در اعتبار مدارک - در مواردی که خصمین برای مصالح دنیوی نزاع می‌کنند» (شهید اول، ۱۴۰۰: ۳۲۰/۱). از تعاریف لغویان، برای واژه حکم، برمی‌آید که حکم در سه معنای بازدارندگی، داوری در اختلاف و دستور حاکم که در هنگام ترفع و دعوا و در مقام فصل خصومت و پایان دادن به نزاع صادر می‌شود، به کار می‌رود. از فقهای متقدم شیخ مفید می‌گوید:

«کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) و اقوال ائمه طاهربین (ع) سه منبع اصلی و منحصر برای دریافت احکام شریعت هستند. به این معنی که حکم تنها هنگامی حکم شرع است که مستند به این سه منبع اصلی باشد» (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۲۸/۱).

پس از آن فقها، مقصود از احکام (جمع حکم)، را چیزهایی دانسته که عبادت نیستند - و نیازی به قرارداد و صیغه ندارد، بلکه حکم خدا در این موارد، بدون نیاز به اجرای صیغه جریان می‌یابد. احکام در ساختار برخی متون و منابع فقهی، به ویژه فقه امامی، آن بخش از دستورها و مقررات شرعی است که به صورت دسته‌بندی‌هایی به سلیقه فقیهان برای فصل‌بندی و ساختار بخشی به مسائل و احکام مختلف فقهی ارائه شده است. به عبارتی احکام در ساختار منابع فقهی، اشاره به ابوابی فقهی عبادات و معاملات، مقررات ارث و احکام قضایی دارد (محقق حلی، ۱۳۸۹: ۷/۴؛ شهید اول، ۱۴۱۹: ۳۰).

«حکم به معنای قاعده کلی، نیز دستور و مقررات شرعی در موضوعات جزئی است» (تهانوی، ۱۹۹۶: ۲۵۴). فقها و اصولیان «مراد از حکم شرعی را، قانونی می‌دانند که خداوند برای تنظیم زندگی انسانها وضع کرده است» (صدر، ۱۴۰۸: ۱۳/۱). «به قوانین شرعی از آن رو حکم گفته می‌شود که تشریح مانع از تمایل مکلف به چیزی دیگر غیر از خود است» (سبحانی، ۱۴۱۴: ۸۰/۴). «احکام شرعی که برای پاسخگویی به نیازهای گوناگون انسانها و رساندن او به کمال تشریح شده‌اند، گستردگی و تنوع بسیاری دارند و هیچ واقعه‌ای در زندگی بدون حکم شرعی نیست» (مشکینی، ۱۳۷۹: ۱۶۴/۱). آیت‌الله سیستانی از فقیهان و مجتهدین معاصر معتقد است که حکم شرعی:

«ضمن اینکه بعث و زجر در او هست مستبطن یک حکم جزائی هم هست» (سیستانی، ۱۴۱۴: ۵۱). یعنی در بطنش یک حکم جزائی وجود دارد، منظور از حکم جزائی یعنی مسئله عقاب و ثواب که بر مخالفت و موافقت حکم در نظر گرفته شده است.

۲. پیشینه معنای حکم و تقسیمات آن بین فقها

معمولاً در متون فقهی، ادوار فقه شیعی را به دوره‌های متقدمین، متأخرین و معاصر تقسیم می‌کنند. ملاکات تقسیم در علم‌الحديث نیز جز ملاکات تقسیم در فقه است^۱ (مدرسی، ۱۳۶۸: ۲۹/۱).

«در فقه قرن‌های ششم و هفتم مقصود از متقدمین فقیهان معاصر ائمه، و متأخرین فقیهان پس از دوران حضور امام (از ۳۶۰ به بعد) می‌باشند» (محقق حلی، ۱۴۰۷: ۷/۱؛ مدرسی، ۱۳۶۸: ۲۹/۱).

«گاه نیز اصطلاح متقدمین بر شیخ‌الطایفه و فقیهان مقدم بر او و اصطلاح متأخرین بر دانشمندانی که پس از وی آمده‌اند، اطلاق شده است» (شهید ثانی، ۱۳۸۷: ۷۳/۲).

در این نوشتار برآنیم سیر تاریخی تطور و تحول معنی حکم و تقسیم آن به احکام تکلیفی و احکام وضعی را در اندیشه اصولیان در ادوار فقهی شیعه (متقدمین، متأخرین و معاصرین) مورد بررسی قرار دهیم.

^۱ - این تقسیم مربوط به روایت و علم‌الحديث است که در آن مشایخ حدیث شیعه را به ده طبقه تقسیم نموده‌اند.

۱.۳. متقدمین

«متقدمین؛ به فقهای بزرگ شیعه که از آغاز عصر غیبت کبری (اوایل سده چهارم هجری-۳۲۹ق- و پایان غیبت صغرا) تا زمان شیخ طوسی (۴۶۰ق) می‌زیسته‌اند، گویند» (ولایی، ۱۳۷۴: ۲۸۲-۲۸۳). «اصطلاح متقدمین بر شیخ الطایفه و فقهاء مقدم بر او اطلاق شده است» (شهید ثانی، ۱۳۸۷: ۷۳/۲). امام خمینی به فقها و علمایی که از زمان غیبت صغرای امام زمان (ع) (۲۶۰ق) تا عصر شیخ طوسی (۴۶۰ق) می‌زیسته‌اند قدما اطلاق کرده است» (خمینی، ۱۴۲۷: ۱/۲۶۱). یعنی از دوره پدر شیخ صدوق علی بن بابویه قمی (۳۲۹ق.) و شیخ کلینی (۳۲۸ق.) شیخ مفید (۱۴۳-۳۳۶ق) و شیخ طوسی...

براین اساس بحث، معنای حکم و انقسام حکم شرعی در زمان متقدمین را بررسی خواهیم نمود.

شیخ صدوق (۳۰۵-۳۸۱ق)، فقیه و محدث بزرگ شیعه که از مشهورترین عالمان شیعه به شمار می‌آید. با استناد به آیه ۲۳ سوره انبیا «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» حکم را به معنای حکم قاطع و عدل بین دانسته، (شیخ صدوق، بی تا: ۶۰۹/۲) وی در کتاب الهدایة فی الأصول حکم را به معنای قضاوت، امر و نهی کردن به کار برده است (شیخ صدوق، ۱۴۱۸: ۱۹/۲).

در میان فقیهان شیعه اول کسی است که کتاب اصول فقه را نوشت، شیخ مفید (۳۳۶ یا ۳۳۸-۴۱۳ق) بود، معروفترین کتاب ایشان الذریعه است. از منظر شیخ مفید، عنصر اساسی حکم شرعی خطاب است، وی حکم شرعی را خطاب شارع دانسته با این تعبیر «فأما دلیل الخطاب فهو أن الحكم» (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۳۹/۱).

اصولیان از این معنا، تحت عنوان نظریه خطاب و اولین نظریه یاد می‌کنند. پس از وی، شاگردش، سید مرتضی علم‌الهدی به طور مفصل در علم اصول دست به تألیف زده است. سید مرتضی حکم را مدلول دلیل شرعی ناظر به حسن یا قبح دانسته و به نسبت این معانی با وجوب، ندب و کراهت پرداخته است (سیدمرتضی، بی تا: ۲۶۸:۲).

شیخ مفید و سید مرتضی بر این حقیقت تأکید دارند که نبوت پیامبران، مجموعه احکام و تکالیف شرعی از مقوله لطف به تکالیف عقلی تلقی می‌گردد^۲ (سید مرتضی، بی تا: ۱۵/۳). چنین حالتی در نهایت منجر به مباح بودن اعمالی خواهد گردید که توانایی تشخیص مباح از حرام آن برای عقل امکان پذیر نیست؛ امری که از دید شیخ مفید قبیح و ناشدنی است (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۱/۴۳).

این دوره با شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ق) مشهور به شیخ الطائفة به اوج خویش می‌رسد. شیخ طوسی معنای احکام شرعی را مشتمل بر عبادات و احکام بیان نموده (شیخ طوسی، ۱۴۱۷: ۲/۶۳۴ - ۶۳۵).

«بعثت و ابلاغ احکام شرعی در واقع بیان تکالیف و احکامی است که زمینه‌ساز انجام تکالیف عقلی مکلفان است» (شیخ طوسی، ۱۴۰۰: ۲۴۶).

۲.۳. متأخرین

«متأخرین به دو بخش متقدمی‌المتأخرین (قدما‌المتأخرین) و متأخرمتأخرین تقسیم می‌شود که علمای قرن اول از متأخرین را به اصطلاح اول (قدما‌المتأخرین) و علمای قرن آخر از متأخرین را به اصطلاح دوم (متأخرمتأخرین) خطاب می‌کند» (میرزای قمی، ۱۳۷۱: ۸۲/۲) امام خمینی به «فقیهان بعد از شیخ طوسی متأخرین اطلاق کرده است» (انوارالهدایة، ۱۴۲۷: ۱/۲۶۱).

۱.۲.۳. قدمای متأخرین

پس از درگذشت شیخ طوسی، اصول فقه تا حدود زیادی دچار رکود شد. بیشتر شاگردان شیخ، تنها مقلدان او بودند. حدود یک قرن پس از درگذشت شیخ طوسی یعنی زمانی محقق حلّی (۶۷۵ق) دوره قدما گفته می‌شود. با تلاش‌های محقق حلّی، اصول فقه از تقلید و رکود رهایی یافت

^۲ - قابل ذکر است شیخ مفید جواز تأخیر بیان از وقت خطاب را مشروط به وجود لطف دانست، بدین معنی که اگر در تأخیر، لطف و صلاحی برای مکلفین باشد تأخیر روا باشد و اگر در آن لطفی نیست، تأخیر روا نیست. طرفداران جواز تأخیر از وقت خطاب برای اثبات نظریه خود و برای ابطال یا تضعیف نظر کسانی که اینگونه تأخیر را جائز نمی‌دانند. قواعد عقلی مورد پذیرش عدلیه و نیز نصوص کتاب و سنت را مبنای استدلالی قرار داده و از طرفی با ارائه تحلیل دقیق یا ماده نقض از مورد استشهاد و برگردان دلیل برطرف یا تقبیل دلیل طرف و یا استدلال بر پایه مبانی مورد قبول طرف به استدلالهای مخالفان تأخیر بیان از وقت خطاب پاسخ گفته‌اند.

و دوران شکوفایی و بالندگی اش را آغاز کرد. از جمله فقیهان متأخر می‌توان به علامه حلی، فخرالمحققین، شهید اول، فاضل مقداد، محقق کرکی، شهید ثانی... اشاره نمود.

فقیهان این دوره همچنان قائلند به اینکه عنصر خطاب در همه احکام مشترک است؛ اما در تبیین مفهوم خطاب اختلاف نظر دارند. غزالی (۵۰۵-۴۰۵ق)، حکم شرعی را خطاب شارع یا خداوند، که به افعال مکلفان تعلق بگیرد، تعریف کرده است (غزالی، بی تا: ۵۵/۱). آمدی (۶۳۱-۵۵۱ق) به این دو تعریف^۳ اشکال کرده است که

«این دو تعریف فاسد است. چرا که لازمه تعاریف این است، چیزهایی که حکم شرعی محسوب نمی‌شوند هم داخل در این تعریف قرار می‌گیرند، پس تعریف مانع اغیار نیست. چنانچه برخی آیات قرآن مثل «الله خلقکم و ما تعملون» (الصافات، ۹۶) و «خالق کل شیء» (انعام، ۱۰۲) خطاب از سوی شارع (خطاب من الشارع) است و متعلق به افعال بندگان و مکلفین است و اما حکم شرعی نیستند. یعنی این آیات مشمول این تعریف قرار می‌گیرد و بنابراین تعریف حکم شرعی بر آن صدق کند در حالیکه این قول خداوند به عنوان حکم شرعی محسوب نمی‌شود» (آمدی، ۱۴۰۲: ۸۴/۱).

به عبارتی خطاب صادر از شارع مقدس در کتاب و سنت، مبرز حکم شرعی و کاشف از آن است، نه نفس حکم شرعی.

با توجه به اشکال آمدی دو تعریف جدید برای حکم شرعی بیان نموده، در تعریف اول حکم را اینگونه بیان کرده: «خطاب الشارع المتعلق بأفعال المكلفين بالاقتضاء أو التخيير»^۴ (آمدی، ۱۴۰۲: ۸۴/۱) قیدهای بالاقتضاء او التخيير را اضافه نموده تا اشکال تعریف قبل ایجاد نشود. اما تعریف ایشان نیز خالی از اشکال نمی‌باشد. زیرا شامل بعضی از امور می‌شود که حکم شرعی نمی‌باشند.

در نهایت ایشان تعریف دوم را برای حکم شرعی ارائه می‌دهد. حکم شرعی را به خطاب الشارع تعبیر نمودند، خطاب شارع که یک فایده شرعی را افاده می‌کند. با این عبارت: «خطاب شرعی المفید فایده شرعی» (آمدی، ۱۴۰۲: ۸۵/۱) برای رهایی از اشکالات تعاریف قبلی، قید خطاب شرعی: برای احتراز از خطاب غیر شارع و خطاب غیر شرعی است. قید المفید فایده شرعی برای احتراز از خطاب‌های است که یک فایده شرعی را افاده نمی‌کند مثل اخبار از معقولات و محسوسات، اگر شارع از یک معقول یا محسوس خبر می‌دهد این خطاب دارای فایده شرعی نیست (آمدی، ۱۴۰۲: ۸۴/۱). سلار دیلمی (متوفای ۴۴۸ قمری)، بعد از شیخ طوسی، احکام را بر پنج قسم دانسته (سلار، ۱۴۱۴: ۲۱) وی نخستین فقیه شیعه است که طرح مدونی را برای فقه عرضه داشته. او فقه را به دو بخش عبادات و معاملات تقسیم کرده و معاملات را به دو قسمت عقود و احکام، و احکام را نیز به دو بخش: احکام جزائی و سایر احکام دسته‌بندی نمود (سلار، ۱۴۱۴: ۸۲).

محقق حلی (۶۷۶-۶۰۲ق)، به دلیل تسلط بسیار بر اصول فقه شیعه و اهل سنت، دیدگاه‌های گوناگون را نقل و تبیین کرده، سپس با دقت به نقد، تحلیل و استدلال آنها پرداخته. محقق حلی با الهام از روش سلار در تقسیم ابواب فقه، حکم را بر چهار قسم پایه‌گذاری کرد. طرح محقق، مورد توجه فقیهان پس از وی قرار گرفته است. ایشان کتاب شرائع الاسلام را به چهار بخش عبادات، عقود، ایقاعات و احکام تقسیم‌بندی و باب‌بندی نموده است. قصد محقق از احکام اموری است که غرض مهم آن دنیا می‌باشد و برای تحقق آن نیازی به لفظ نمی‌باشد. بعدها محقق «تقسیم احکام به حسن و قبیح را با احکام خمس پیوند داده است. با این بیان، احکام از نظر ما تقسیم می‌شود به فعل حسن - واجب، مستحب، مباح، مکروه، و فعل قبیح. واجب فعلی است که مستحق ذم نمی‌باشد. مستحب، فعلی که مکلف را برای انجام آن ترغیب شده در صورت ترک فعل مستحق مذمت نخواهد شد. مباح فعلی که فعل و ترک آن، برای استحقاق مدح یا ذم مساوی است. مکروه فعلی است که ترک آن اولویت دارد. قبیح انجام فعل در استحقاقا ذم تاثیر دارد» (سلار، ۱۴۱۴: ۸۲).

از قرن هشتم به بعد، عصر شرح و بسط فقه شروع شد. فقیهان این دوره ترجیح دادند تا دست از نگارش متون فقهی برداشته و به شرح و بسط متن‌های نگارش شده پیشین بپردازند. علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶ق) از برجسته‌ترین محققان نوآور این دوره به‌شمار می‌رود، در بسیاری از مسایل فقهی، اصولی و کلامی دیدگاه‌های تازه‌ای ارائه کرده است. علامه برای اولین بار از حکم تکلیفی نام برده و احکام تکلیفی بر پنج قسم دانسته: «وجوب،

^۳ - تعریف اول (تعریف غزالی): حکم شرعی «خطاب شارع که به افعال مکلفین متعلق شده است» تعریف دوم حکم شرعی عبارت است از «خطاب شارع که متعلق به افعال عباد است».

^۴ - ابن حاجب (۶۴۶-۵۷۰ق) به تعریف غزالی نقد وارد کرده که تعریف صرفاً احکام تکلیفی را دربرمی‌گیرد و شامل احکام وضعی، مانند سبیت و شرطیت، نمی‌شود، (ابن حاجب، ۲۸۳/۱)

حرمت، استحباب، کراهت و اباحه. این احکام به طور مستقیم به افعال مکلفان تعلق می‌گیرد و رفتار آنان را از هر نظر تصحیح می‌نماید، موافقت یا مخالفت با آن‌ها موجب ثبوت یا عقوبت می‌شود» (علامه حلی، بی‌تا: ۹۱).

سپس ایشان از حکم شرعی به خطاب‌الشرع تعبیر نموده که به «اقتضاء یا تخییر یا وضع به افعال مکلفین تعلق می‌گیرد» (علامه حلی، ۱۳۸۰: ۵۰). علامه حلی با توجه به نحوه تعلق خطاب شارع به افعال مکلفان، قید اقتضایی را برای تکالیف الزامی و قید تخییری را برای افعال اختیاری به تعریف اضافه نموده. ابن حاجب (۶۴۶-۵۷۰ق) هم این تعریف را تأیید نموده (ابن حاجب، ۱۴۲۷: ۱/ ۲۸۲-۲۸۳)^۵ مراد از تخییر همان اباحه است و اقتضا هم دیگر احکام تکلیفی (حلی، ۱۴۲۶: ۱/ ۹۰) مشاهده می‌شود که تعریف حکم از نظر علامه، شامل هر دو قسم حکم تکلیفی و حکم وضعی می‌باشد، اما قسمت مربوط به حکم وضعی بسیار مختصر و ناقص است، چون منحصرأً به احکام وضعی که به افعال مکلفین تعلق می‌گیرد، اشاره دارد. در صورتی که متعلق حکم وضعی می‌تواند ذات یا چیزهایی باشد که مربوط به مکلف است.

شهید اول (۷۸۶-۷۳۴ق) از شاگردان نامور فخرالمحققین است. همان تعریف علامه را برای حکم بیان نموده «حکم خطاب شرعی است که به افعال مکلفین به نحو اقتضا یا تخییر تعلق می‌گیرد». در ادامه می‌گوید «برخی فقها کلمه وضع را اضافه کرده‌اند، در این صورت تعریف شامل حکم وضعی نیز می‌گردد. و بیان کرده: حکم شرعی به پنج قسم مشهور تقسیم می‌شود. عبادات علاوه بر مباح به وجوب، استحباب، تحریم و کراهت تقسیم می‌شوند. أسباب عقود بر آن احکام شرعی از وجوب، استحباب، کراهت، حرام و اباحه مترتب می‌شود (شهید اول، بی‌تا: ۳۱/۱). وی وضع را - حکم وضعی - اینگونه تعریف کرده است: «حکم بر چیزی به اینکه سبب یا شرط یا مانع باشد شهید اول، بی‌تا: ۳۹/۱. وی در کتاب القواعد و الفوائد اشاره کرده، که «احکام نسبت به خطاب تکلیف و وضع به چهار نوع دانسته؛ حرام، واجب، مستحب و مکروه» (شهید اول، ۱۴۰۰: ۷۰)

شهید اول در تبیین و توضیح وجه حصر تبویب و تقسیم محقق حلی به چهار باب می‌گوید: «احکام فقهی بر چهار قسم است، هدف حکم شرعی یا آخرت است و یا دنیا، قسم اول عبادات است و قسم دوم نیز اگر به تعبیر لفظی احتیاج داشته باشد به دو گروه تقسیم می‌شود: عقود (عبارت لفظی از دو نفر) و ایقاعات (عبارت لفظی از یک نفر) و آنچه به تعبیر لفظی احتیاج ندارد در گروه احکام آورده می‌شود.» (شهید اول، بی‌تا: ۳۱/۱-۳۴) با این توضیحات در تقسیم محقق حلی حکم به معنای اول مقسم برای اقسام چهارگانه است، در معنای دوم حکم به عنوان قسم چهارم اخص از آن بوده و در برابر اقسام سه گانه دیگر است (فروغی، ۱۳۹۷: ۱۶).

شیخ علی بن عبدالعالی کرکی (۹۴۵ق) معروف به محقق ثانی و محقق کرکی می‌باشد. از وی و شهید ثانی با عنوان المحقق یاد می‌شود. محقق کرکی حکم شرعی را چنین تعریف کرده: «خطاب شرعی که به اقتضا یا تخییر به فعل مکلف تعلق گرفته است». مراد از تخییر همان اباحه است و اقتضا هم دیگر احکام تکلیفی (فخرالمحققین، ۱۳۸۷: ۸/۱؛ محقق کرکی، ۱۳۹۶: ۲۴۸).

شهید ثانی از حکم به خطاب الله تعبیر کرده^۶ (شهید ثانی، ۱۴۱۶: ۲۹) حکم شرعی، خطاب یا مدلول خطاب خداوند است که به اقتضاء یا تخییر به افعال مکلفین تعلق می‌گیرد. ایشان در این تعریف با افزودن قید اخیر (بالوضع) حکم را شامل همه احکام شرعی اعم از تکلیفی و وضعی می‌داند. همچنین اشاره دارند که احکام وضعی بر پنج قسم می‌باشد^۷ (شهید ثانی، ۱۴۱۶: ۳۷).

ملاحظه می‌شود فقیهان از قدمای متاخرین، حکم را خطاب شرع یا شارع می‌دانسته و با اضافه کردن قید یا به وضع (بالوضع)، احکام وضعی را در تعریف وارد کرده‌اند. «می‌توان درباره تفاوت میان این تعابیر نیز به نکاتی توجه نمود؛ مقصود کسی که از حکم به خطاب الله تعبیر می‌کند این است که حکم، خطاب خداوند متعال و کلام اوست و خطاب رسول خدا مع الواسطه، خطاب الله است و کسی که به خطاب‌الشرع تعبیر می‌نماید، مرادش

^۵ - مراد از تخییر همان اباحه است و اقتضا هم دیگر احکام تکلیفی. برخی از علمای شیعه این تعریف را به صراحت رد کرده و سه اشکال بر آن وارد دانسته‌اند. اشکال اول این است که خطاب‌های شرعی، کاشف و روشن کننده حکم شرعی هستند و حکم شرعی مفاد آن خطابات است نه نفس آن خطابات (علامه حلی، ۹۰/۱؛ صدر، ۶۱/۱). اشکال دوم این است که تعبیر به خطاب شرعی شامل حکم در مرحله انشا نمی‌شود. (حکیم، ۵۵) اشکال سوم آن است که حکم شرعی همیشه به افعال انسان تعلق نمی‌گیرد، بلکه گاهی ناظر به ذات اوست مانند زوجیت و گاهی ناظر به اشیای دیگری است که با انسان در ارتباطند مانند ملکیت؛ یعنی حکم شرعی گاهی وضعی است و این تعریف شامل آن نمی‌شود (صدر، ۶۱/۱).

^۶ - خطاب الله تعالی؛ أو مدلول خطابه، المتعلق بأفعال المكلفين بالاقتضاء أو التخيير. و زاد بعضهم: أو الوضع.

^۷ - الحكم الوضعي أيضا خمسة أقسام، و هي: السبب، و الشرط، و العلة، و العلامة، و المانع.

مجموع احکامی است که مجتهد از کلام خدا، رسول خدا و معصومین استنباط می‌نماید و همچنین کسی که به خطاب‌الشارع تعبیر می‌نماید، مرادش خطاب خدا و رسول خداست؛ چرا که از عنوان شارع مع الواسطه بودن خطاب رسول خدا استفاده نمی‌گردد» (عباسی؛ نقیبه، ۱۳۹۷: ۷۹)

۲،۲،۳. متأخری متأخرین

دوره متأخری المتأخرین از محقق برجسته مقدس اردبیلی (۹۳۳ق) آغاز می‌شود. شیخ حسن عاملی، محقق سبزواری، شیخ بهایی... از جمله فقیهان آن دوره می‌باشند.

در این دوره پذیرفتن معنای خطاب شرعی برای حکم به عنوان جوهر اصلی آن با انتقاد اصولیان و فقیهان مواجه شد. من جمله شیخ بهایی در اشکالی بیان کرده:

« آنچه از خطاب ارائه شده و آن را به عنوان عنصر اصلی حکم شرعی دانسته، دلالت لفظی است که نشانگر حکم یا بیانگر اراده شارع در برانگیختن برای اقدام یا بازداشتن مکلف و مخاطب از انجام دادن فعل است. این نوع نگاه به حکم شرعی مستلزم اشکالی است و آن اینکه قوام وجود همه احکام شرعی به وجود لفظی یا کتبی و بیانی نیست، به عنوان مثال در تعریف سنت گفته شده است: قول المعصوم او حکایه قوله او فعله او تقریره.» (شیخ بهایی، ۱۴۲۳: ۸۷-۸۸)

لازمه پذیرش تعریف خطابی حکم این است که آن احکامی که از طریق فعل و تقریر معصوم وارد شده است را از زمره احکام بیرون بدانیم. به همین سبب فقیهان این دوره به جای خطاب یا تعبیر دیگر، از تعبیر انشاء شارع استفاده کرده‌اند (محقق اصفهانی، ۱۴۱۹: ۱۷/۱). این تعریف از سوی متأخران به علت خلط دلیل و مدلول (میرزای قمی، ۱۳۷۸: ۵/۱)، سبب و مسبب مورد انتقاد قرار گرفته است (تفتازانی، ۱۹۵۷: ۲۵/۱؛ آمدی، ۱۴۰۲: ۹۶/۱) سپس احکامی الزامی بر عهده طرفین از آن انتزاع می‌شوند. برخی فقیهان قائل به این نظرند که احکام وضعی همچون احکام تکلیفی، جزء انشائات و اعتبارات شارع هستند. بنابراین، اسناد جعل شرعی به آن‌ها اسناد حقیقی نیست (بهایی، ۱۳۸۳: ۱۱۰؛ فاضل تونی، ۱۴۱۵: ۲۰۲؛ بهبهانی، ۱۴۱۵: ۹۵).

در ادامه مخالفت با نظریه خطاب حکم شرعی، تفتازانی (۷۷۹-۷۲۲ق) هم حکم را خطاب شرعی نمی‌داند، بلکه نتیجه و اثر خطاب حکم (مانند وجوب و حرمت) به شمار آورده (تفتازانی، ۱۹۵۷: ۱۵).

شیخ بهایی (۹۵۳-۱۰۳۱ق) معتقد است: حکم شرعی «طلب شارع به انجام دادن فعل یا ترک آن از مکلف» است. وی صریحاً خطاب وضعی را خارج از شمول تعریف حکم شرعی دانسته و اصولاً آن را حکم نمی‌داند (شیخ بهایی، ۱۳۸۱: ۶۲/۱). حکم اگر به طور مستقیم و بدون واسطه به فعل یا ترک عملی به نحو الزام، منع یا ترخیص تعلق گیرد، حکم تکلیفی نامیده می‌شود؛ که به ترتیب به وجوب، حرمت و اباحه (به معنی اعم) تعبیر می‌شود و چنانچه ترخیص با رجحان فعل یا ترک آن همراه باشد، استحباب یا کراهت، و در غیر این صورت اباحه به معنی اخص نام دارد (شیخ بهایی، ۱۳۸۱: ۶۵).

فاضل تونی (۱۳۳۹-۱۲۹۸ق) احکام شرعی را بر شش قسم دانسته،^۸ قسم اول و دوم احکامی که اقتضای طلب و انجام فعل را دارند، عبارتند از واجب و مستحب. قسم سوم و چهارم، احکامی که اقتضای کف نفس و ترک فعل را دارند، عبارتند از حرام و مکروه. پنجم، احکامی که مخیر بین فعل و ترک هستند دلالت بر اباحه دارند. قسم ششم: احکام وضعی، مانند حکم بر شی که سبب، شرط یا مانع امر است (فاضل تونی، ۱۴۱۲: ۲۰۰/۱) جعل حکم وضعی دارای ماهیت و اعتباری مستقل است^۹ (فاضل تونی، ۱۴۱۲: ۲۰۰/۱-۲۰۲) اعتباری بودن بدین معناست که به طور مستقیم، مجعول شارع است.^{۱۰}

^۸ - «تقسیمات گسترده تری هم وجود دارد؛ مثلاً حنفیه احکام تکلیفی را به ۷ قسم فرض، وجوب، حرمت، ندب (سنت مؤکده و غیر مؤکده)، کراهت تحریم، کراهت تنزیه و اباحه تقسیم نموده‌اند.» (بیضاوی، ۵۲/۱؛ خضری، ۳۴)

^۹ - «و المضایقه بمنع أن الخطاب الوضعی داخل فی الحکم الشرعی - مما لا یضر فیما نحن بصددده.»

^{۱۰} - براساس این نظریه، جعل شارع مستقیماً به احکام وضعی تعلق می‌گیرد، مجعول شارع اولاً و بالذات احکام وضعی هستند و سپس احکام تکلیفی جعل می‌شوند. مثلاً شارع حکم زوجیت را برای زوجین جعل می‌کند و بعد احکامی بر عهده طرفین جعل می‌شود، چون وجوب انفاق یا وجوب تمکین.

۳.۲.۳. دوره شیخ انصاری تاکنون (معاصر)

مکتب اصولی بعد از متاخر متاخرین از شیخ انصاری تاکنون امتداد دارد در واقع دوره طلایی اصول فقه از شیخ انصاری آغاز می‌شود. در این دوره تفسیر احکام وضعی در کنار احکام تکلیفی، به طور گسترده در مباحث استصحاب مطرح گردیده، اصولیان به واکاوی حقیقت آن پرداخته‌اند. محمدحسن نجفی (۱۲۰۲-۱۲۶۶ق) از فقهای بزرگ شیعه که مهمترین اثر او کتاب جواهرالکلام است و از این جهت در میان بزرگان شیعه به صاحب جواهر شهرت دارد. ایشان حکم را خطاب شرعی تعریف کرده که به اقتضاء یا تخییر به فعل مکلف تعلق گرفته است (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۶۱/۱۷). و می‌نویسد:

«اجرای حکم شرعی یا وضعی یا موضوعشان در شیء مخصوص از سوی حاکم نه از جانب خدای متعال است» (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۴۴/۴۴).

شیخ انصاری تقسیم احکام به تکلیفی و وضعی را پذیرفته^{۱۱} و در آثارش به وضوح بیان نموده. وی از نظریه مشهور فقیهان مبنی بر انتزاع حکم وضعی از حکم تکلیفی، به این علت که مرجع انتزاع حکم وضعی خطاب و حکم شرعی (تکلیفی) است، پیروی می‌کند. اسناد جعل شرعی به آنها اسناد حقیقی نیست (انصاری، ۱۴۲۸: ۱۲۵/۳).

آخوند خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ق) مشهور به صاحب کفایه، انقسام حکم به وضعی و تکلیفی را می‌پذیرد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ۳۹۹/۱). حکم وضعی را اعتبار صادره از سوی شارع می‌دانند و معتقد است هر حکمی که در زمره احکام تکلیفی قرار نگیرد، حکم وضعی است و لذا انحصاری در شمار آن وجود ندارد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ۴۰۰/۱). حکم وضعی، برخلاف حکم تکلیفی، مستقیماً متوجه افعال و کردار مکلف نیست و امر و نهی دربر ندارد، بلکه وضع خاصی را تشریح می‌کند که غیرمستقیم در افعال انسان تأثیر دارد، مانند سببیت، شرطیت و صحت.

از جمله متأخران محقق اصفهانی، به جای خطاب یا تعبیر دیگر، از تعبیر انشاء شارع استفاده کرده است. (محقق اصفهانی، ۱۳۷۴: ۳/۱۲۱) و می‌گوید حکم تکلیفی

«الانشاء بداعی جعل الداعی» می‌باشد (اصفهانی، ۱۳۷۴: ۲۷۰/۴)

در ادامه شرح داده، معمولاً انسان فعلی را تصور نموده و فایده آن را تصدیق کرده، نسبت به انجام فعل، شوق ایجاد می‌شود و فعل را انجام می‌دهد. محقق کمپانی همچنین بر این نظر است که: «احکام وضعی در مقابل احکام تکلیفی گونه‌ای از احکام عملی در شریعت اسلامی هستند» (اصفهانی، ۱۳۷۴: ۱۲/۷۵۶) به باور ایشان، احکام وضعی عدد خاصی ندارند و شامل هر حکم غیر تکلیفی می‌شوند.

نائینی (۱۳۵۵-۱۲۷۶ق) از شاگردان آخوند، همچنین از جمله مراجع تقلید و اصولیون قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری بر این نظر است که عنصر اساسی حکم شرعی خطاب نیست بلکه جعل از ناحیه شارع و قانونگذار است و از احکام شرعی به مجعولات شرعی تعبیر می‌شود (نائینی، ۱۳۷۶: ۳۹۶/۴). معتقد است تقسیم حکم شرعی به حکم تکلیفی و حکم وضعی بنا بر قول به ثبوت جعل شرعی در احکام قابل تصویر است^{۱۲} (نائینی، ۱۳۷۶: ۳۷۸/۴). یعنی تقسیم حکم به وضعی و تکلیفی فقط بر این مبنا که حکم شرعی را یک امر مجعول بدانیم، امکان پذیر است. به نظر این سخن صحیح نباشد، زیرا اگر حکم شرعی را مجعول ندانیم هم می‌توان آن را به تکلیفی و وضعی تقسیم نمود. وی همچنین می‌گوید «احکام شرعی به دو دسته تکلیفی و وضعی تقسیم می‌شوند؛ احکام تکلیفی احکامی هستند که به نحو اقتضا یا تخییر به افعال اختیاری بندگان تعلق می‌گیرند، مقصود از اقتضا مطلق طلب است، اعم از طلب فعل یا طلب ترک و نیز اعم از طلب جازم که همراه با منع از نقیض است یا طلب غیر جازم» (نائینی، ۱۳۷۶: ۳۸۴/۴). نائینی در باب حکم وضعی و تکلیفی می‌گوید

« مقصود از احکام تکلیفی مجعولات شرعی است که اولاً، بالذات و بدون واسطه متعلق به افعال بندگان است.^{۱۳} این احکام منحصر در پنج حکم وجوب، استحباب، تحریم، کراهت و اباحه می‌باشد. چهار حکم از این احکام - وجوب، استحباب، کراهت و تحریم - اقتضاء بعث و زجر دارد، در اباحه اقتضاء بعث و زجر داشته و اقتضاء تخییر دارد. وضعی را مجعول شرعی بوده که متضمن بعث و زجر نمی‌باشد، اولاً، بالذات و بدون واسطه به افعال

^{۱۱} «نقول: الأحكام الشرعية تنقسم إلى ستة أقسام: الأول والثاني: الأحكام الاقتضائية المطلوب فيها الفعل، وهي الواجب والمندوب. والثالث والرابع: الأحكام الاقتضائية المطلوب فيها الترك، وهي الحرام والمكروه. والخامس: الأحكام التخييرية الدالة على الإباحة. والسادس: الأحكام الوضعية، كالحكم على الشيء بأنه سبب لأمر أو شرط له أو مانع له. والمضايقة بمنع أن الخطاب الوضعي داخل في الحكم الشرعي، مما لا يضر فيما نحن بصدده.»

^{۱۲} «تقسيم الاحكام الى التکلیفیة و الوضعية انما يستقيم بعد البناء على ان لشارع جعل و انشاء»

^{۱۳} « المراد من الاحكام التکلیفیة هي المجعولات الشرعية التي تتعلق بافعال العباد اولاً و بالذات و بلا واسطه »

عباد تعلق ندارد. حکم وضعی افعال بندگان، به اعتبار برخی احکام تکلیفی ارتباط پیدا می‌کند، مجعولات شرعی لازم نیست تأسیسی باشند، اگر امضائی هم باشند صدق مجعول شرعی می‌کند، جعل الزاماً مساوی با تأسیس نیست» (نائینی، ۱۳۷۶: ۳۸۴/۴).

محقق عراقی (۱۲۷۸-۱۳۶۱ق) به عنوان اشکال بر محقق نائینی می‌گوید: تقسیم احکام جعلی به تکلیفی و وضعی به مساق واحد نیست، اصل تقسیم اشکالی ندارد، جعل در حکم وضعی به یک معنا است و در حکم تکلیفی به یک معنای دیگری است. یعنی جعل در دو نوع حکم به یک معنا نیست که تقسیم را دائرمدار مجعول بودن حکم شرعی کنیم (محقق عراقی، ۱۳۵۱: ۳۷۹ / ۴).

نهایندی (۱۳۶۹-۱۲۷۸ق) معنای جدید از حکم بیان می‌کند، ایشان حکم تکلیفی را همان اراده تشریحی می‌داند^{۱۴} (نهایندی، ۱۳۲۰: ۲۸۲). بروجردی (۱۲۹۲ق-۱۳۸۰ق) از مجتهدین معاصر هم حقیقت حکم را اداره تشریحی دانسته^{۱۵} (بروجردی، ۱۴۱۷: ۴ / ۱۶۷). نظریه اراده بعدها از ناحیه امام خمینی مورد نقد و بررسی قرار گرفت و رد شده است.

«امام تقسیم اراده به اراده تکوینی و اراده تشریحی را نمی‌پذیرند، زیرا اساساً نمی‌توان اراده را دو قسم دانست؛ اراده تکوینی و اراده تشریحی، بلکه یک قسم اراده بیشتر نداریم. اراده یک چیز و یک جنس و یک حقیقت دارد که اجماع نفس است» (خمینی، ۱۴۲۳: ۳۱۹/۱).

زیرا اراده، از کیفیات نفسانی و از مقدمات حکم است؛ اما حکم شرعی فعل اختیاری مولا است و منشأ صدور حکم، شارع است که حکم را متوجه مکلفین می‌نماید. از سوی دیگر مجرد صدور حکم از سوی مولی در تحریک مکلفین به انجام عمل کافی است، بدون اینکه احراز گردد که در نفس مولی اراده‌ای به انجام عمل وجود داشته یا نداشته است.

محمدباقر صدر (۱۳۵۳-۱۴۰۰ق) در تعریف حکم شرعی می‌نویسد: «حکم شرعی تشریحی است که از طرف خداوند برای تنظیم حیات انسان صادر می‌شود و خطابات شرعی در کتاب و سنت میرز حکم و کاشف از آن بوده و خود حکم شرعی نیستند» (صدر، ۱۴۰۶: ۵۲/۱). به اعتقاد ایشان با توجه به تعریف، اشتباه تعریف قدمای اصولی چون شهید اول آشکار می‌گردد، «چرا که خطابات شرعی در کتاب و سنت، حکم نیستند بلکه کاشف و حاکی از حکم بوده و حکم همان مدلول خطاب است. خطای دوم آن است که حکم شرعی دائماً به افعال مکلفین تعلق نمی‌گیرد بلکه گاهی اوقات به ذوات مکلفین یا اشیای دیگر در رابطه با مکلف تعلق می‌گیرد، زیرا هدف از قانونگذاری و جعل حکم شرعی تنظیم و سر و سامان دادن به حیات معنوی و مادی انسان است» (فروغی، ۱۳۹۷: ۱۹). وی احکام شرعی را به دو قسم تکلیفی و وضعی تقسیم نموده و می‌نویسد:

«حکم تکلیفی پنج نوع است، در مقابل حکم وضعی قرار دارد. حکم شرعی که به افعال انسان تعلق می‌گیرد و مستقیماً به سلوک انسان در زمینه‌های متعدد حیات اعم از عبادی، شخصی، خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی که شریعت تنظیم کرده، توجه می‌کند مانند حرمت شرب خمر، وجوب نماز و وجوب انفاق بعضی نزدیکان. حکم شرعی که مستقیماً متوجه انسان در افعال و سلوکش نشده و وضعیت معینی را که برای آن تأثیر غیر مستقیم در سلوک انسان است تشریح می‌کند؛ مانند احکام زوجیت. وضعی نامیده می‌شود» (صدر، ۱۴۰۶: ۵۳/۱).

خوبی (۱۳۱۷ - ۱۴۱۳ق) از تأثیرگذارترین و پرمقصدترین مراجع تقلید شیعه درباره حکم می‌گوید: خطاب شرع دلیل حکم است نه خود حکم، همچنان که انشاء هم میرز حکم است نه خود حکم (خوبی، ۱۴۲۲: ۸۷/۳).

«هر حکمی که از طرف شارع صادر شده غیر از پنج حکم تکلیفی، حکم وضعی است. و حکم تکلیفی، اعتبار صادر از شارع از حیث اقتضا یا تخیر است که به طور مستقیم به افعال مکلفین تعلق می‌گیرد و در مقابل، احکام وضعی، احکامی هستند که مقتضی پاداش و کیفر نبوده، تعلق آن به افعال مکلفین به طور غیرمستقیم است» (خوبی، ۱۴۲۲: ۹۲-۹۳).

امام خمینی و صدر تعریف دیگری از حکم شرعی ارائه داده‌اند حکم تشریح و قوانین صادر شده از طرف کسی که شأنیت قانون گذاری دارد (خمینی، ۱۳۸۵: ۶۶/۱؛ صدر، ۱۴۰۶: ۱۰۴/۱). مباحث تحلیلی درباره حقیقت حکم شرعی تا زمان امام خمینی ادامه دارد. این روند، با بیان نظریه خطابات قانونی امام خمینی، وارد افق جدیدی شد. در بیان مفهوم خطابات قانونی تعاریف و تعبیر متفاوتی بیان شده است، من جمله: خطاب واحدی که به کلیه مکلفین تعلق گرفته است، خطابات قانونی گویند، در ناحیه خطاب هیچگونه تعدد و تکثری وجود ندارد، بلکه تعدد و تکثر در ناحیه متعلق خطاب است. در واقع در خطابات قانونی، منشأ واحد و کلی است که دارای مصادیق فراوانی است (خمینی، ۱۴۲۳: ۴۳۷/۱). خطابات که متوجه تک تک افراد هستند و قابلیت انبعاث برای تک تک افراد مخاطب را دارند را خطابات شخصی گویند (خمینی، ۱۴۲۷: ۲/۱۴۲۳؛ خمینی، ۱۴۲۳: ۲۴۷/۱). در دیدگاه‌ها و تحلیل‌های مطرح شده از حقیقت حکم شرعی، پیش از نظریه خطابات قانونی، نگاه به شخص مکلف بوده است؛ لیکن امام خمینی در نظریه خطابات

^{۱۴} - «الحکم لیس إلا الإرادة».

^{۱۵} - حقیقه الحکم و هی الإرادة التشريعیة المبرزة بالخطاب

قانونی از این دیدگاه عبور کرده و تحلیل حکم شرعی به خطاب شارع را یک گام به پیش برده است. خطابات قانونی در واقع نظریه‌ای تکامل یافته درباره ماهیت حکم شرعی است (خمینی، ۱۴۱۵: ۲۶-۲۷؛ خمینی، ۱۴۲۷: ۱۴۴/۲؛ خمینی، ۱۴۲۳: ۲۴۲ و ۲۴۷ و ۲۷۰-۲۷۲). بنابراین امام خمینی احکام شرعی را از جنس خطابات قانونی و به صورت کلی می‌داند، بعضی احکام شرعی را متوجه شخص مکلف دانسته و قائلند به اینکه احکام شرعی به صورت احکام شخصی جعل شده. طرح این نظریه که توجه اصولیان را به جنبه دیگری از مباحث تحلیلی عقلی درباره حقیقت حکم شرعی، که تاکنون مغفول مانده بود؛ معطوف ساخت. - این مساله نیازمند بررسی مفصل است که از هدف این مقاله خارج می‌باشد.

سیستانی از مراجع تقلید حال حاضر، مجعولات شرعی بر سه قسم هستند: حکم تکلیفی، حکم وضعی و ماهیات مخترعه شرعی (سیستانی، ۱۴۱۴: ۵۱) «مخترعات شرعی، به ماهیات اعتباری گفته می‌شود که پیش از شرع وجود نداشته و شارع آنها را جعل نموده و موضوع احکام شرعی قرار داده است، همچون: نماز، حج، زکات و... که هر یک دارای آثار و احکام خاصی می‌باشد» (محمدی، ۱۳۷۶: ۳۵).

ارتباط بین احکام تکلیفی و وضعی

اصولیان زمان شیخ انصاری و پس از ایشان تقسیم حکم به دو قسم تکلیفی و وضعی را کاملاً پذیرفته‌اند، تفاوت دیدگاه در خصوص ارتباط بین احکام تکلیفی و وضعی است. در این رابطه سه نظریه عمده وجود دارد:

۱. اعتباری بودن احکام وضعی: گروهی از فقها قائل به وضع مستقل برای احکام وضعی‌اند و معتقدند که احکام وضعی مانند احکام تکلیفی، جزو انشائات و اعتبارات شارع هستند، بنابراین، اسناد جعل شرعی به آن‌ها اسناد حقیقی نیست (فاضل تونی، ۲۰۲: ۱۴۱۲؛ بهبهانی، ۱۴۱۵: ۱ص، ۹۵؛ میرزای قمی، ۱۰۰/۱۳۷۸: ۱). احکام وضعی مطلقاً به طور مستقیم مجعول‌اند و در مواردی که حکم وضعی جعل می‌شود، برخی احکام تکلیفی از آنها انتزاع می‌شوند. مثلاً شارع مالکیت را مستقیماً جعل می‌کند، در این مورد حکم حرمت تصرف در ملک دیگری از آن انتزاع می‌شود (بهایی، ۱۳۸۳: ۶۲؛ فاضل تونی، ۱۴۱۵: ۲۰۲)، وحید بهبهانی (بهبهانی، ۱۴۱۵: ۹۵) به اعتقاد مشکینی (۱۳۴۰-۱۴۲۸ق) از فقیهان عصر حاضر، «احکام تکلیفی به اعتبار وجود کلفت و مشقت در امتثال برخی از آن‌ها، تکلیفی نامیده شده و احکام وضعی نیز به اعتبار اینکه غالب آن‌ها موضوع برای حکم تکلیفی قرار می‌گیرند، وضعی نامیده شده‌اند» (مشکینی، ۱۳۷۴: ۱۲۱).

۲. انتزاعی بودن حکم وضعی: بعضی دیگر از فقیهان معتقدند احکام وضعی، از احکام تکلیفی انتزاع شده؛ به عنوان مثال جواز تصرف، منشأ انتزاع ملکیت است (شیخ انصاری، ۱۴۲۸: ۶۰/۲). به عبارت دیگر، شیخ برای حکم وضعی جعل مستقل و ابتدایی قائل نبوده و آن را مترتب بر حکم تکلیفی می‌داند.

شیخ انصاری درباره حکم وضعی می‌گوید: «این امور (زوجیت، ملکیت...) به خودی خود احکام شرعی نیستند. حکم به ثبوتشان شرعی است. شیخ احکام وضعی را مردد بین امور اعتباری منتزاع از احکام تکلیفی و یا امور واقعی، که شارع کشف کرده، می‌داند» (شیخ انصاری، ۱۴۱۱: ۱۳/ 134). وی نظر فاضل تونی را رد کرده و انتزاع احکام وضعی از احکام تکلیفی را به مشهور نسبت داده و بیان کرده «بازگشت خطاب وضعی به خطاب شرعی (تکلیفی) است» (شیخ انصاری، ۱۴۱۱: 3/ ۱۲۶).

۳. نظریه تفصیل: آخوند خراسانی احکام وضعی را به سه دسته تقسیم می‌کند:

« نوع اول: حکمی که اصلاً قابل جعل نیست، نه به طور مستقل جعل شده‌اند و نه به تبع تکلیف، یعنی شارع ابتدائاً آن حکم را جعل نمی‌کند نه به صورت تبعی. مانند سببیت و مانعیت و شرطیت» (آخوند خراسانی، ۱۴۱۷: ۱/ ۴۰۰).

نوع دوم: حکمی که هم جعل استقلالی برای آن‌ها متصور است و هم جعل تبعی و انتزاعی. مستقلاً قابل جعل شرعی است. در نظر آخوند خراسانی، احکامی نظیر مالکیت، زوجیت، قضاوت، ولایت، لزوم و امثال آن‌ها مستقیماً قابل جعل‌اند و نیازی به توسل به انتزاع نمی‌باشد، هر چند امکان جعل تبعی هم وجود دارد (آخوند خراسانی، ۱۴۱۷: ۱/ ۴۰۰).

نوع سوم: حکمی که قابل جعل شرعی بالتبع می‌باشد، به عبارتی جعل استقلالی آن‌ها با اشکال عقلی روبه‌روست، اما جعل تشریحی در آن‌ها به تبع حکم تکلیفی معقول است. یعنی ابتدا منشأ انتزاع آن حکم وضعی، تشریحاً وضع می‌گردد، سپس حکم وضعی به طور تبعی از آن انتزاع می‌گردد مانند جزئیة. شرطیه عمل مکلف به (آخوند خراسانی، ۱۴۱۷: ۱/ ۴۰۱-۴۰۰).

نتیجه گیری

موضوع تقسیم احکام به احکام تکلیفی و احکام وضعی از دقیق‌ترین مباحث اصول و فقه است. در بررسی پیرامون سیر تحول تاریخی تقسیم احکام به تکلیفی و وضعی. در بین قدمای فقیهان تقسیم‌بندی احکام و حقیقت حکم شرعی بدین شکل رایج نبود، سیر تحول تقسیم احکام به احکام تکلیفی و وضعی بین اصولیان متقدم تا معاصر بیانگر این مطلب است که مشهور فقیهان درباره حکم شرعی چهار نظریه خطاب، اراده تشریحی، جعل و اعتبار را مطرح کرده‌اند. در طی این دوران ها فقها و اصولیان حکم شرعی را به خطاب‌الشرع، خطاب‌الله و خطاب‌الشارع تعبیر نموده. متقدمین، عنصر اساسی حکم شرعی خطاب دانسته، از آن تحت عنوان نظریه خطاب و اولین نظریه یاد می‌کنند. و یا حکم را مدلول دلیل شرعی ناظر به حسن یا قبح می‌گویند. از قدمای متأخر شیخ طوسی معنای احکام شرعی را مشتمل بر عبادات و احکام بیان نموده. فقیهان این دوره همچنان قائلند به اینکه عنصر خطاب همچنان در همه احکام مشترک است؛ اما در تبیین مفهوم خطاب اختلاف نظر دارند. سارلر، احکام را بر پنج قسم دانسته. فقه را به دو بخش عبادات و معاملات تقسیم کرده. و معاملات را به دو قسمت عقود و احکام، دسته‌بندی نمود. محقق حلی ابواب فقه، حکم را بر چهار قسم پایه‌گذاری کرد. علامه برای اولین بار احکام تکلیفی بر پنج قسم دانسته: وجوب، حرمت، استجاب، کراهت و اباحه. این احکام به‌طور مستقیم به افعال مکلفان تعلق می‌گیرد. ایشان از حکم شرعی به خطاب‌الشرع تعبیر نموده که به اقتضاء یا تخییر یا وضع به افعال مکلفین تعلق می‌گیرد، تعریف علامه حلی از حکم شامل هر دو قسم حکم تکلیفی و وضعی می‌باشد، اما قسمت مربوط به حکم وضعی بسیار ناقص و مختصر است. از نظر شهیدثانی حکم شرعی، خطاب یا مدلول خطاب خداوند است که به اقتضاء یا تخییر به افعال مکلفین تعلق می‌گیرد. ایشان احکام وضعی بر پنج قسم می‌داند. در دوره متأخر متاخرین، پذیرفتن معنای خطاب شرعی برای حکم به عنوان جوهر اصلی آن با انتقاد اصولیان و فقها مواجه شد. من جمله شیخ بهایی حکم را بیانگر اراده شارع در برانگیختن برای اقدام یا بازداشتن مکلف و مخاطب از انجام دادن فعل است. در دوره شیخ انصاری، دانشیان اصول و فقیهان در باب حکم تکلیفی سخنان و عبارات مشابهی دارند، اما در باب حکم وضعی اختلاف نظر اساسی مشاهده می‌شود. تفسیر احکام وضعی در کنار احکام تکلیفی، به طور گسترده در مباحث استصحاب مطرح گردیده، اصولیان به واکاوی حقیقت آن پرداخته‌اند. نائینی بر این باور است که عنصر اساسی حکم شرعی خطاب نیست بلکه جعل از ناحیه شارع و قانونگذار است و از احکام شرعی به مجعولات شرعی تعبیر می‌شود. نپاوندی حکم تکلیفی را همان اراده تشریحی می‌داند. امام خمینی حکم شرعی را امری اعتباری تلقی می‌کند که جایگاه آن، عالم اعتبارات است؛ حکم تشریح و قوانین صادر شده از طرف کسی است که شأنت قانونگذاری دارد. مباحث تحلیلی درباره حقیقت حکم شرعی، با بیان نظریه خطابات قانونی امام خمینی، وارد افق جدیدی شد.

منابع

- قرآن کریم.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، ج ۱، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۹ ق.
- آمدی، علی بن محمد، الإحکام فی أصول الأحکام، دمشق: مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۲ ق.
- ابن حاجب، ابو عمرو جمال‌الدین، مختصر منتهی السؤل و الأمل فی علمی الاصول، ج ۱، چ ۲، بیروت: چاپ نذیرحمادو، ۱۴۲۷ ق.
- انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، ج ۳، چ ۳، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۸ ق.
- بروجردی، محمدتقی، نهاییه الأفكار (تقریرات درس ضیاء‌الدین عراقی)، قم: دفتر انتشارات، ۱۴۱۷ ق.
- بهبهانی، محمدباقر، الفوائد الحائریه، ج ۱، چ ۲، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.
- تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح التلویح علی التوضیح لمتن التنقیح فی اصول الفقه، ج ۱، چاپ افست بیروت: بی‌نا، ۱۹۵۷ م.
- تهانوی، محمد اعلی بن علی، موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، بیروت، ۱۹۹۶ م.
- حلی، ابوالصلاح، الکافی فی الفقه، تحقیق رضا استادی، اصفهان: مکتبه امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۰۳ ق.
- خمینی، روح‌الله، أنوار الهدایه فی التعلیق علی الکفایه، چ ۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر تراث الإمام الخمینی (س)، ۱۴۲۷ ق.
- همو، مناهج الوصول الی الاصول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۵ ق.
- همو، تهذیب الاصول، چ ۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، انتشارات مؤسسه العروج، ۱۴۲۳ ق.

- همو، استصحاب، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ١٣٨٥ش.
- خویی، ابوالقاسم، مصباح الاصول، قم، ١٤٢٢ق.
- راغب، ابوالقاسم حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ج ١، چ ١، بیروت: دارالقلم، دمشق: الدار الشامیة، ١٤١٢ق.
- سیحانی تبریزی، جعفر، المحصول فی علم الاصول، ج ٤، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ١٤١٤ق.
- سلاربن عبدالعزیز دیلمی، المراسم العلویة فی الاحکام النبویة، قم: المعاونة الثقافية، المجمع العالمي لاهل البيت عليه السلام، ١٤١٤ق.
- سیدمرتضی، علی، رسائل، قم: دارالقرآن الکریم، بی تا.
- سیستانی، علی، الرافد فی علم الاصول، قم: مکتب آية الله العظمی السيد السيستاني، ١٤١٤ق.
- شهید اول، محمد بن مکی، ذکرى الشيعة فی أحكام الشريعة، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ١٤١٩.
- همو، القواعد و الفوائد، مصحح: سيد عبدالهادی حکیم، ج ١، قم: کتابفروشی مفید، ١٤٠٠ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، تمهید القواعد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ١٤١٦ق.
- همو، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ١٣٨٧ق.
- شیخ بهایی، محمد بن حسین، زبدة الاصول، ج ١، چ ١، قم: شریعت، ١٣٨٣ق.
- شیخ صدوق، محمد بن علی، الهدایة فی الاصول و الفروع، قم: مؤسسه الإمام الهادی (ع)، ١٤١٨ق.
- همو، علل الشرائع، منشورات المکتبة الحیدریة و مطبعتها فی النجف، بی تا.
- شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد، قم: انتشارات خیام، ١٤٠٠ق.
- همو، العدة فی أصول الفقه، ج ١، قم: تیزهوش، ١٤١٧ق.
- شیخ مفید، محمد بن نعمان، مختصرالتذکره بأصول الفقه، ج ١، قم: المؤتمر العالمي الألفیة الشيخ المفید، ١٤١٣ق.
- صدر، محمداقبر، دروس فی علم الاصول، ج ١، بیروت: ناشر دار الكتاب اللبنانی، ١٤١٦ق.
- طباطبایی، محمد بن علی، مفاتیح الاصول، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ١٢٩٦ق.
- عباسی، وحید، نقیبی، ابوالقاسم، «بررسی ماهیت حکم شرعی با رویکردی به دیدگاه امام خمینی»، پژوهشنامه متین، سال بیستم، شماره ٨١، صص ٧٥ تا ٩٨، ١٣٩٧.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، مبادئ الوصول الى علم الاصول، بیروت: دارالاضواء، بی تا.
- همو، تهذیب الوصول الى علم الاصول، مؤسسه الإمام علی علیه السلام، ١٣٨٠.
- همو، نهایی الوصول، قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، ١٤٢٦ق.
- غزالی، محمد بن محمد، المستصفی من علم الاصول، چاپ افست، بیروت، بی تا.
- فاضل تونی، عبدالله بن محمد، الوافیة فی اصول الفقه، ج ١، چ ٢، قم: مجمع الفكر الاسلامی، ١٤١٢ق.
- فخرالمحققین، محمد بن حسن بن یوسف، إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ١٣٨٧.
- فروغی، علیرضا، «بررسی فقهی و حقوقی حق و حکم»، دو فصلنامه فقه و حقوق خصوصی، سال اول، شماره ١، صص ٣٦ تا ٣٩، ١٣٩٧.
- فیومی احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر، ج ٢، قم: دارالهجرة، ١٤٠٥ق.
- کاظمی خراسانی، محمدعلی، فوائداصول، ج ٤، تقریرات درس آیت الله نائینی، قم، ١٤٢١ق.
- مجاهد، محمد، مفاتیح الاصول، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- محقق اصفهانی، محمد حسین، الاصول علی النهج الحدیث، قم: مؤسسه نشراسلامی تابعه جامعه مدرسین قم، ١٤٠٩ق.
- همو، نهایی الدرايه، قم: مؤسسه سیدالشهداء (ع)، ١٣٧٤ق.
- همو، حاشیه کتاب المکاسب، انتشارات دار المصطفی (ص) لإحياء التراث، ١٤١٩ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ٤، نجف: چاپ عبدالحسین محمد علی بقال، ١٣٨٩ق.
- همو، معارج الاصول، قم: مؤسسه آل البيت (ع) للطباعة والنشر، ١٤٠٣ق.
- همو، المعبر، قم: مؤسسه سید الشهداء (ع)، ١٤٠٧ق.
- محقق کرکی، حسین بن شهاب الدین، الاجتهاد و التقليد، بی تا، ١٣٩٦ق.

- محمدی، ابوالحسن، مبانی استنباط حقوق اسلامی یا اصول فقه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
- مدرسی، حسین، محمد، مقدمه‌ای بر فقه شیعه، مترجم: آصف فکرت، ج ۱، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۸.
- مشکینی، علی، اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها، ج ۱، قم: نشر الهادی، ۱۳۷۱.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن، قوانین الاصول، ج ۱، (چاپ قدیم)، تهران: مکتبه العلمیه، ۱۳۷۸ق.
- قمی، جامع الشتات فی أجوبه السؤالات، تهران: کیهان، ۱۳۷۱.
- نائینی، محمد حسین، فوائد الاصول، ج ۱، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.
- نهایندی، علی اکبر، تشریح الاصول، مهر، ۱۳۲۰.
- ولایی، عیسی، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، ج ۱، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴.